

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)

سال هفتم، دوره جدید، شماره بیست و چهارم، تابستان ۱۳۹۵، ص ۱۶-۱

نقد کهن الگویی شخصیت در رمان الطریق الی الشمس (تشریقه
آل المر) اثر عبدالکریم ناصیف*

جواد اصغری، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران
سیمین غلامی، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

چکیده

یکی از رویکردهای مهم نقد آثار ادبی، نقد کهن الگویی است که به کشف ماهیت و ویژگی اسطوره‌ها در کهن الگوها و نقش آن‌ها در ادبیات می‌پردازد. در این مقاله رمان الطریق الی الشمس (تشریقه آل المر) نوشته عبدالکریم ناصیف از دیدگاه نقد کهن الگویی بررسی و شخصیت قهرمان بر اساس رویکرد یونگ در تحلیل کهن الگویی شخصیتها نقد و تحلیل شده است. اساس کهن الگویی این رمان بر روی اسطوره «قهرمان» شکل گرفته و بقیه کهن الگوها در ارتباط با آن معنا یافته اند. از میان مراحل سه گانه تحول و رستگاری، رفتار قهرمان (عزیز) با مرحله اول (جستجو) تطبیق داده شده است. نتیجه کار نشان می‌دهد که با استفاده از این شیوه می‌توان شخصیت‌ها را در ادبیات معاصر بهتر درک کنیم و با لایه‌های مختلف داستان از نگاه کهن الگوی قهرمان بیشتر آشنا شویم.

کلمات کلیدی: کهن الگو، یونگ، قهرمان، رمان الطریق الی الشمس (تشریقه آل المر)، عبدالکریم ناصیف.

۱- مقدمه

۱-۱ بیان مسأله

نقد روان‌شناسانه، یکی از مباحث نقد ادبی جدید است که در ادبیات شرق نیز مورد توجه قرار گرفته است. این نقد بر پایه روان‌شناسی جدید، از فروید به بعد، شکل گرفته است و ارتباط بین ادبیات، روان‌شناسی و نقد ادبی را بیان می‌کند و کنش‌های رفتاری هر فرد در حوزه ادبیات، روان‌شناسی و تحلیل روانکاوانه ادبیات را در حوزه وسیع تفسیر می‌کند. این نوع نقد، فقط بررسی روانکاوان و روانشناسان از ادبیات نیست، بلکه ادبا هم، در این زمینه آثاری مهم پدید آوردند که از دیدگاه‌های گوناگون می‌توان آن را بررسی کرد. (شمیسا، ۱۳۸۳ش: ۲۱۸)

ساختار نقد روانکاوانه را نظریات عملی زیگموند فروید (Sigmund Schlomo Freud) تشکیل می‌دهد. وی معتقد بود که ذهن ما دو قسم دارد و متشکل از ضمیر خود آگاه و ضمیر ناخود آگاه است. فروید قسمت نامعقول و تابع غریزه و ناشناخته و ناخود آگاه را نهاد و قسمت معقول و منطقی و هشیار روان را خود نامید. (برسلر، ۱۳۸۶ش: ۱۷۵)

اگرچه فروید بنیانگذار نقد روانکاوانه است، این رهیافت نقادانه در طول قرن بیستم، چه در حوزه نظریه و چه در عمل، مدام بسط و گسترش یافته است؛ برای مثال، کارل گوستاو یونگ (Carl Gustav Jung) (۱۹۶۱-۱۸۵۷م) روانشناس و روان‌پزشک سوئیسی شاگرد فروید، برخی آرای استاد خود را پذیرفت و بسیاری از آن‌ها را رد کرد و به طرح نظریات و موضوعاتی تازه پرداخت و زمینه روانشناسی تحلیلی را بنیان گذاشت. (بیات، ۱۳۸۷ش: ۱۷۴)

روانشناسی یونگ، در شاخه‌های گوناگون و در جریان کلی ادبیات و نقد ادبی تأثیر فراوان گذاشته است؛ بگونه‌ای که بسیاری از شاهکارهای ادبی را از این دیدگاه می‌توان نقد کرد. (یاوری، ۱۳۸۶ش: ۴۷)

یونگ شاگرد فروید نظریه‌های استاد خود، فروید، را کامل کرد و روان آدمی را بر سه بخش تقسیم کرد: ضمیر ناخود آگاه، ضمیر ناخود آگاه شخصی و ضمیر ناخود آگاه جمعی. در واقع باید گفت، یونگ روانشناسی فروید را گسترش داد و نظریه‌های وی در ادبیات نقشی مهم ایفا کرد. (صنعتی، ۱۳۸۹ش: ۵۰) نورترپ فرای استاد ادبیات و نظریه پرداز ادبی، با بهره‌گیری از برخی نظر یونگ، در اواسط دهه ۱۹۵۰م. نقد نمادین یا کهن‌الگویی را به وجود آورد و به تغییر روند تحلیل ادبی قرن کمک کرد. (بیات، ۱۳۸۷ش: ۱۷۴) به عقیده یونگ کهن‌الگوها اشکال عهد عتیق و نسخه‌های باستانی هستند که از دورترین دوران انسانی وجود داشته‌اند و این بدین معنا نیست که این اشکال تنها با گذشته مرتبط هستند، بلکه این تصاویر بویژه به دلیل آنکه محتوای ناخود آگاه جمعی را تشکیل می‌دهند، تظاهرات ماهیت ساختاری خود روان محسوب می‌شوند. بنابراین، تجلی قشر زیرین و جمعی روان است، و میان تمامی انسان‌ها مشترک هستند. کهن‌الگوها عناصر دائمی ذهن ناهوشیارند که وجود آن‌ها نشان می‌دهد هر انسان متمدنی با وجود تحوّل گسترده هوشیاری در وی، هنوز در عمیق‌ترین سطوح روان خود، انسانی باستانی

است. (پالمر، ۱۳۸۵ش: ۱۶۸)

با ورود به دنیای قصه های پریان و داستان های اسطوره ای، متوجه شخصیت های نمونه وار و روابط تکراری می شوید: قهرمانان جستجوگر، بیک های که آن ها را به ماجرا دعوت می کنند، پیری فرزانه که هدایایی سحرآمیز به قهرمانان می دهند، نگهبانان آستانه که ظاهرا راه آن ها را می بندند. یونگ برای توصیف این شخصیت های نمونه وار مشترک، نمادها و روابط آن ها، اصطلاح کهن الگوها را بکار گرفت که نمونه های ازلی هویت شخص و میراث مشترک نوع بشر به شمار می روند. یونگ مطرح کرد که علاوه بر ناخودآگاه فردی، ناخودآگاه جمعی نیز وجود دارد. قصه های پریان و داستان های اسطوره ای، رؤیاهای فرهنگ اند که از ناخودآگاه جمعی ریشه می گیرند و در مقیاس فردی و جمعی شخصیت های نمونه وار یکسان بروز می کنند. کهن الگو در همه فرهنگ ها و زمان ها و در رؤیاهای افراد خاص و همین طور در تخیلات اسطوره ای سراسر جهان به شکل شگفت آوری ثابت هستند. (وگلر، ۱۳۹۰ش: ۳۷ - ۳۸)

نقد کهن الگویی توجه خود را بر عناصر عام، تکراری و قراردادی در ادبیات متمرکز می کند؛ عناصری که نمی توان آن ها را در چارچوب سنت یا تأثرات تاریخی توضیح داد. نقد کهن الگویی هر اثر ادبی را به منزله بخشی از کل ادبیات مطالعه می کند. اساس نقد کهن الگویی این است که کهن الگوها - تصاویر، شخصیت ها، طرح های روایی، درون مایه های نوعی و سایر پدیده های نوعی ادبیات - در تمامی آثار ادبی حضور دارند و به این ترتیب، شالوده ای را برای مطالعه ارتباط متقابل اثر فراهم می آورد. (مکاریک، ۱۳۸۴ش: ۴۰۱)

یونگ کهن الگوهای بسیاری را توصیف کرده که برخی از آن ها بیشتر اهمیت دارند و در اساطیر و رؤیاهای نمودی آشکارتر دارند. از میان کهن الگوها، قهرمان اهمیت اساسی دارد. هر کدام از کهن الگوها می تواند به اشکال متنوع در نمادهای کم و بیش مشابه؛ اما متنوع تجلی کند؛ برای مثال کهن الگوی قهرمان ممکن است در داستان با جزئیات متفاوت ظاهر شود. (یونگ، ۱۳۶۸ش: ۴) شناختن کهن الگوی و یادآوری قهرمانان، از این منظر حائز اهمیت است که با نگاهی به دنیای متمدن امروزی درمی یابیم هر جامعه ای به قهرمان نیاز دارد؛ زیرا فردی با انگیزه هایی فزاینده لازم است تا همه گرایش های جدایی طلبانه دیگر انسان ها را سامان بخشد و آن ها را با هم به سمت مقصد و مسیری واحد به حرکت در آورد. ملت باید مقصدی داشته باشد تا همچون قدرتی واحد عمل کند. مسأله مهم این است که شاید در وجود هر یک از ما قهرمانی کمین کرده باشد. پس به این دلیل، بسیار خوب است که بتوانیم خود را در موقعیت هایی قرار دهیم که طبیعت برتر ما را آشکار سازد، نه طبیعت پست ترمان. (کمپبل، ۱۳۹۱ش: ۲۰۲) کهن الگوی قهرمان رایج ترین و شناخته شده ترین کهن الگوهاست که می توان آن را در اسطوره های قدیم یونان، روم و در میان قبایل بدوی کنونی یافت. هر چند اسطوره ها در جزئیات بسیار متفاوت اند؛ ساختارشان بسیار شبیه یکدیگر است و گرچه توسط گروه ها یا افرادی آفریده شده اند که هیچگونه رابطه مستقیم فرهنگی با یکدیگر نداشته اند؛ اما همگی الگویی جهانی و مشابه دارند همواره داستان هایی

مشابه درباره تولد معجزه آسا و مبهم قهرمان می شنویم؛ شواهدی که از نیروی فوق بشری و زودرس قهرمان، رشد سریع و قدرت گرفتن او، مبارزه پیروزمندانه با نیروهای اهریمنی، گرفتار غرور شدن و افول زود هنگام بر اثر خیانت ها و فداکاری قهرمانانه ای - که به مرگ می انجامد - حکایت می کنند. (یونگ و دیگران، ۱۳۷۷ش: ۱۶۲)

به اعتقاد یونگ، تحقق اسطوره قهرمان، به حضور شخصیتی بسیار نیرومند نیاز دارد که بر بدی ها در قالب اژدها، مار، دیو و ابلیس پیروز شود و مردم خود را از تباهی برهاند. کهن الگویی قهرمان هم برای فردی که می کوشد شخصیت خود را کشف و تأیید کند، مفهوم دارد و هم برای جامعه ای که نیاز به تثبیت و هویت جمعی دارد. نمادهای قهرمانی زمانی بروز می کنند که من خویشتن نیاز به تقویت بیشتر داشته باشد؛ یعنی هنگامی که خود آگاه کاری را نمی تواند به تنهایی انجام دهد، بنابراین به ناخود آگاه نیاز پیدا می کند. (همان: ۱۸۱) قهرمان در طی مراحل مختلف زندگانی خود به کارهایی خاص برای رسیدن به هدفی خاص دست می زند. این فرایند در ادبیات و اسطوره ها در سه مرحله زیر ظاهر می شود:

۱. جستجو (کاوش): قهرمان (منجی) سفری طولانی را آغاز می کند که طی آن باید کارهای ناممکن انجام دهد؛ مانند جنگ با غول ها، حل معماهای بی پاسخ، غلبه بر مشکلات، رهانیدن کشور از خطر و احتمالاً ازدواج با شاهزاده خانم.

۲. پاگشایی (نوآموزی): قهرمان باید آزمون های دشواری را از سر بگذراند و وظایف سخت و شکنجه آور را تحمل کند تا از مرحله کودکی و جهل و نادانی عبور کرده و به بلوغ فکری و اجتماعی و معنوی برسد و برای مردم خود کارساز شود. پاگشایی در اغلب موارد شامل سه مرحله جدایی (رهسپاری)، تغییر و دگرگونی است از الگویی مرگ و تولد دوباره.

۳. بلا گردان (فداکاری و ایثار): این نوع قهرمان باید با ایثارگری، فدای قوم و مملکت خود بشود تا کشور و قوم او از رنج، خشکسالی، ستم و... رها شوند و به رفاه و آزادی برسند. (گورین و دیگران، ۱۳۸۳ش: ۱۶۶)

عبدالکریم ناصیف جزو نویسندگان واقع گرای عرب است که به مسائل اجتماعی - سیاسی جهان عرب و استعمار پرداخته است. وی در شهر المبعوجه (السلمیة) سوریه در سال ۱۹۳۹م پا به عرصه گیتی نهاد. وی حرفه های مختلفی از جمله معلمی، افسری و کارمندی را تجربه کرد و سرانجام سردبیر مجله «المعرفة» گردید. وی عضو انجمن قصه و رمان نویسی شد، سپس در رشته زبان انگلیسی و زبان عربی در دانشگاه ادامه تحصیل داد. می توان در کارنامه ادبی وی نگارش رمان و ترجمه رمان از انگلیسی به عربی مشاهده می شود. آثار ناصیف مختلف و متنوع است؛ با این حال، در زمینه داستان نویسی بسیار چیره دست بود؛ هرچند که تاکنون در ایران چندان شناخته شده نیست. آثار داستانی وی عبارتند از: الحلقة المفرغة (۱۹۸۵م)؛ البحث عن نجم القطب (۱۹۸۵م)؛ المدد و الجزر (۱۹۸۶م)؛ ثلاثية روائية (۱۹۸۶م) (المدد و الجزر، الصعود و الانكسار و العشق و الثورة)؛ المخطوفون (۱۹۹۱م)؛ الثلاثية روائية الطريق الى الشمس (۱۹۹۲م) (تشریفة آل المر، شرق

– غرب و الجوزاء؛ افراح لیلۃ القدر (۱۹۹۸م)؛ موجع الشتات (۲۰۰۲م) و وجهان لعنقاء واحده (۲۰۰۴م) و... باید متذکر شد با اینکه وی در زمینه رمان نویسی در جهان عرب چندان مشهور بود، با نگارش کتاب الطریق الی الشمس (تشریفة آل المرء) توانست به یکی از رمان نویسان مطرح جهان عرب درآید. (عزام، ۲۰۰۵م: ۹)

این مقاله به کمک آرای یونگ به نقد کهن الگویی شخصیت اصلی رمان «الطریق الی الشمس» می پردازد. عزیز، شخصیت اصلی رمان، نماد قهرمان است که برای نجات کشورش (سوریه) از دست سربازان عثمانی بارها به دل طبیعت پناه می برد و با آن ها می جنگد تا کشورش را از دست عثمانی ها نجات دهد.

۲-۱ پیشینه تحقیق

عبدالکریم ناصیف نویسنده معاصر سوری است که تاکنون مقاله و پایان نامه ای درباره این رمان نویس در ایران نوشته نشده است، اما دو نویسنده عرب زبان محمد عزام در کتاب «شعریه الخطاب الشعری» و سلمان حرفوش در کتاب «اطلالات نقدیه» (دراسات تطبیقیه فی الادب السوری الحدیث) به بررسی رمان سه گانه عبدالکریم ناصیف؛ یعنی (الطریق الی الشمس) پرداخته اند. در زمینه کهن الگو، مقالاتی از نویسندگان عرب در ایران نوشته شده است؛ یکی از مقاله هایی که در این زمینه به نگارش در آمده، «نقد کهن الگویی رمان حین ترکنا الجسر» نوشته مهرا نجفی حاجیور است که در سال ۱۳۹۰م. در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است.

۲. نقد کهن الگویی شخصیت اصلی رمان براساس مؤلفه های نظری

یونگ

۱-۲ خود

خود (خویشتن): «اصول تشکیلات و سازمان دهندگی یک شخصیت، کهن الگویی است که یونگ آن را (خویشتن) می نامد. خویشتن، کهن الگوی مرکزی ناخودآگاه جمعی ماست. خویشتن کهن الگوی نظم، سازمان دهندگی، وحدت و یگانگی است. به عبارت دیگر کهن الگوهای دیگر را به طرف خود می کشد، به تجلیاتشان در عقده ها و ضمیر آگاه هماهنگی می بخشد و احساس از ثبات و استحکام و یکتایی به شخصیت می دهد.» (هال، ۱۳۷۵ش: ۷۸)

خود را می توان مبنای قوام یافتن فرد دانست. به اعتقاد یونگ، «خود» انسان در بدو تولد هنوز به طور کامل شکل نگرفته است. ما با گذشت زمان آرام آرام رشد می کنیم و با از سر گذراندن فرایندی که یونگ آن را «فردایت» می نامد، آن کسی می شویم که هستیم. نفس بیشتر در رؤیاها و اسطوره ها و قصه های پریان و به شکل «پادشاه، قهرمان، پیامبر، منجی واز این قبیل» آشکار می شود. (بیلسکر، ۱۳۸۸ش: ۶۱)

برخی از ناقدان ادبی این کهن الگو را «قهرمان» نامیده اند. در اولین مراحل داستان همواره

از مخاطب خواسته می شود با قهرمان همذات پنداری کند. قهرمان خصوصیتی دارد که به دلیل ریشه گرفتن از ناخود آگاه جمعی همه ما می توانیم با وی همذات پنداری کنیم. او تحت تاثیر محرک هایی؛ مانند تمایل به دوست داشتنی بودن و درک شدن، کامیاب شدن و نجات یافتن و آزاد بودن به پیش رانده می شود. (ووگلر، ۱۳۹۰ش: ۴۵)

مخاطب وقتی می تواند بخشی از وجودش را در قهرمان بازشناسد که قهرمان با چالش پیروزی، بر تردیدهای درونی، اشتباهات فکری یا ضربه عاطفی مربوط به گذشته یا ترس از آینده دست به گریبان باشد. (همان: ۴۹) از دیگر ویژگی های این کهن الگو، «رشد»، «شجاعت»، «از خودگذشتگی»، «عزت نفس»، «وطن پرستی»، «تقابل با مرگ» است. اغلب این ویژگی ها در آغاز رمان دیده می شود؛ زمانی که عزیز با ابوشعیب فرمانده عثمانی ها مواجه می شود:

«شما برای کتک خوردن آفریده شده اید... (ابوشعیب) این را با کینه و تمسخر گفت... سپس در همان لحظه تازیانه را بالا برد و بر عزیز پایین آورد... اما عزیز از تازیانه سریع تر عمل کرد. بدنش را دور نگه داشت، درحالی که بازوی بلند خود را می کشید، کسی نمی داند که چگونه وی تازیانه را گرفت سپس آن را محکم کرد و خودش و اربابش را به پایین کشید... در همین حال هلهله زنان بلند شد و هرج و مرج در میان مردم شکل گرفت و سواره نظام به سرعت حرکت کرد در حالیکه ابوشعیب در خاک می غلتید... تازیانه در دست عزیز بود و از چشمانش شرارت می بارید... تازیانه را بالا می برد سپس بر ابوشعیب پایین می آورد، یک بار، دوبار، سه بار و هلهله زنان همه جا را پر کرده بود...» (ناصریف، ۱۹۹۲م: ۳۶)

در این بخش از رمان چون «ابوشعیب» - فرمانده عثمانی ها - در برابر دیدگان همه، به عزیز توهین می - کند و بر او تعدی می کند، عزیز از خود واکنش نشان می دهد و ابوشعیب را می زند. سپس به جنگل پناه می برد تا سرباز عثمانی ها نشود و آن ها وی را به سبب درگیری با «ابوشعیب» اذیت نکنند. وی شاهد جنگ خرس و پلنگ در جنگل است و همین مبارزه در ذهن و فکر وی تأثیر می گذارد و با خود می گوید: «در نزاع زندگی به هیچ وجه جایز نیست که فرد ضعیف باشد... قدرت تو را از دیگران حفظ می کند... ستم آن ها را از تو دور می کند و اگر تو را از مرگ نجات ندهد حداقل برای تو انتقام می گیرد... چیزی که عوض داره گله نداره، پس زندگی تو، بیهوده گذران نشده است.» (ناصریف، ۱۹۹۲م: ۴۳) در این زمان، حس شجاعت در درون عزیز بیشتر آشکار می شود و بر ترس غلبه پیدا می کند. به همین سبب، عزیز با خود می گوید: «باید به روستا برگردم و سلاحی بیاورم که مرا از ظلم حفظ کند و مانع از ترسم شود.» (همان: ۴۳) در این جملات می توان «رشد» و «حس شجاعت» و «کنش مندی» را در قهرمان رمان «عزیز» دید. به طور کلی، می توان گفت نمادهای قهرمانی، زمانی بروز می کند که من خویشتن نیاز به تقویت بیشتر داشته باشد. (یونگ و دیگران، ۱۳۷۷ش: ۱۸۱) در واقع نبرد خرس و پلنگ چنین ویژگی های را در عزیز تقویت و به «خود» قهرمان در این قسمت از رمان، قوام می بخشد.

۲-۲ پیر فرزانه

کهن الگویی که در بیشتر رؤیاها، اسطوره‌ها و داستان‌ها حضور دارد، و روی هم رفته، شخصیتی مثبت و نیز راهنما و استاد قهرمان به شمار می‌رود. کمپبل (Joseph Campbell) اسطوره‌شناس آمریکایی (۱۹۰۴-۱۹۸۷م)، برای این نیرو، از اصطلاح پیر فرزانه استفاده می‌کند. این کهن الگو در قالب شخصیتی به قهرمان آموزش و هدیه می‌دهد و از وی محافظت می‌کند، تجسم می‌یابد. (ووگلر، ۱۳۹۰ش: ۵۹) از نوشته‌های یونگ چندان پیدا نیست که پیر فرزانه تا چه اندازه از ضمیر ناخود آگاه فردی یا جمعی ریشه می‌گیرد و آیا انگاره عمومی پدر است یا شاید انگاره یک خدای اسطوره‌ای. (بیاسکر، ۱۳۸۸ش: ۶۷)

بعضی از مرشدان کارکرد خاصی دارند و به عنوان وجدان قهرمان ایفای نقش می‌کنند. زمانی که عثمانی‌ها به آزار مردم می‌پرداختند، عزیز بارها و بارها از خود می‌پرسد «چرا عثمانی‌ها با آن‌ها بد رفتاری می‌کنند؟ با خود فکر می‌کند... برآستی چرا با همه مانند حیوانات رفتار می‌کنند؟ چرا همه تابع و مطیع آن‌ها هستند؟ برآستی آیا ما مانند مردان آن‌ها نیستیم، برای ما دستانی مانند دستان آنان و پاهایی مانند پاهای آن‌ها و قلب‌هایی مانند قلوب آنان نیست؟... پس چرا تکبر و قلدری دارند؟ و تا کی این زور و اجبار ادامه پیدا می‌کند؟» (ناصری، ۱۹۹۲م: ۱۱۰)

وقتی قهرمان با تجربه و پخته گردد، مرشد وی درونی می‌گردد. به عبارتی، در حال حاضر این کهن الگوی درون قهرمان به عنوان رمز یا رفتار درونی زندگی می‌کند. (ووگلر، ۱۳۹۰ش: ۷۰)

۲-۳ نگهبان آستانه

قهرمان در سفر خویش با سختی‌هایی روبرو می‌شود و پیش از ورود به دروازه پیروزی و دنیای جدید با این اوج و فرودها، دست و پنجه نرم می‌کند. این سختی‌ها را در روند داستان، به نگهبان آستانه تعبیر می‌کنند. گاهی نگهبان آستانه، نماینده موانع عادی خاصی است که همه ما در دنیای پیرامون با آن سرو کار داریم: آب و هوای بد، بد بیماری و تعصب و حیوان. (همان: ۷۴) این کهن الگو را زمانی می‌توان دید که عزیز در جنگل است و با گفتار مواجه می‌شود. عزیز در جنگل تنهاست، ناگهان صداهایی می‌شنود:

«صدایی از جانب چپ آمد، به سوی نامشخصی گوش فرا داد، چیزی نبود که بخواهد آن صدا را تشخیص دهد... عزیز به راه رفتن ادامه داد اما این بار صدایی واضح تر از سمت شمال آمد...» (ناصری، ۱۹۹۲م: ۲۵۱)

آزمایش قهرمان، اولین کارکرد دراماتیک نگهبان آستانه است. (ووگلر، ۱۳۹۰ش: ۷۵) ناصر ناصیف بسیار ناگهانی عزیز را در برابر گفتار قرار می‌دهد: «با خودش گفت: این گفتار است و دست‌هایش را به سمت سینه‌اش محکم می‌کند و انگار می‌خواهد برای دفاع از مشت‌های

دشمن ترسناک خیز بردارد... چیزی مانند شیخ از کنار عزیز عبور می کند... چشم هایش این بار آن را تشخیص می دهند... جسمی بزرگ دارد اما بدون رنگ است... چه چیزی باید انجام دهم؟ عزیز این را از خود می پرسد و شیخ از وی دور می شود در حالی که خود را برای دور زدن آماده می کند، وی می داند که او بدون شک برمی گردد، عزیز بی سلاح است حتی چوبدستی ندارد، در حالی که می داند کفتار بسیار درنده خو و وحشی است.» (ناصریف، ۱۹۹۲م: ۲۵۲)

قهرمان با خود فکر می کند که چه کاری می تواند انجام دهد ولذا به این نتیجه می رسد که با کفتار نبرد کند تا کشته نشود. قهرمان قبل از جنگ، راه های جنگیدن را با کفتار در ذهن خود مرور و جنگیدن را بجای تسلیم شدن انتخاب می کند و سرانجام عزیز در جنگ نابرابر با کفتار، آن را شکست می دهد و «نگهبان آستانه» را- که مانع به شمار می آید- از پیش رو برمی دارد:

«آیا آن را با سنگ بزنم؟ نه سنگ زدن در این شب تاریک سودی ندارد... آیا تسلیم شوم یا با او مبارزه سختی بکنم؟ آیا عزیز باشم یا نه؟ عزیز با بازگشت شیخ تصمیم بر این کار می گیرد و باید جسمش توانایی انجام این کار را ثابت کند... شیخ نزدیک می شود نه از پشت سر بلکه از روبرو ظاهر می شود... عزیز احساس می کند که کفتار بسیار نزدیک شده است، وی می داند که کفتار می خواهد به او صدمه بزند سپس خیز برمی دارد... مسأله این است، ایستادگی یا شکست... کفتار صدایی ترسناک سر داد سپس هر دو جسم به زمین افتادند و جنگ شروع شد... عزیز گردن کفتار را چنگ زد، کفتار می غرید، فریاد بر می آورد و با پاهای جلویی و پشتی خود می زد، در حالی که دهانش را باز می کرد و با دندان-هایش دفاع می کرد؛ اما دو دست عزیز، بر گردنش فشار و دو پایش بر جسمش فشار وارد می کرد، کفتار به زیر او می افتد و زیر و رو می شود و عزیز نیز با او زیر و رو می شود... درحالی که با بازوانش محکم، او را گرفته بود و پاهایش به زمین فرومی رفت... صدا شبیه ناله شد و در همان لحظه پاها از حرکت افتاد و جسم آرام شد.» (همان: ۲۵۳)

۴-۲ پیک

در پرده اول اکثر داستان ها، نیرویی جدید ظاهر می شود تا برای قهرمان چالش ایجاد کند. این نیرو ناشی از انرژی کهن الگوی پیک است. شخصیت پیک مثل پیک سواره نظام در قرون وسطی چالشی پیش روی قهرمان قرار می دهد. به طور کلی، قهرمان در آغاز داستان به نحوی از زیر بار ماجرا شانه خالی می کند و به کمک چند مکانیزم دفاعی با زندگی نامتعادل کنار می آید؛ اما ناگهان انرژی خاصی وارد داستان می شود که قهرمان را وادار به دخالت می کند. (ووگلر، ۱۳۹۰ش: ۹۰)

گاهی، پیک مأمور نیروهای مثبت است که قهرمان را به اقدام فرامی خواند و گاهی محبوب یا پشتیبان قهرمان است. ناصیف این کهن الگو را در میانه داستان می آورد. در واقع پیک در این داستان محبوب قهرمان «شمس» است. عزیز با خانواده اش به خواستگاری «شمس» می رود؛ اما

پدر «شمس» که رئیس قبیله است - مهریه ای سنگین را شرط ازدواج عزیز با شمس قرار می دهد. شیخ نواف، پدر شمس، می گوید: «صد شتر و سیصد میش و سیصد لیره طلا». (ناصریف، ۱۹۹۲م: ۳۹۷) شیخ نواف - پدر شمس - شرطی دیگر به جای مهریه مطرح می کند و به عزیز می گوید: «اگر نمی توانی این مقدار مهریه را فراهم کنی، برای تو مهریه دیگری است...، تو می توانی نزد من برگردی، در حالی که رئیس قبیله یا فرمانده لشکر شده باشی...» (همان: ۳۹۷)

عزیز که تا این زمان به بلندپروازی و انجام کارهای بزرگ فکر نمی کرد با این شرط موافقت می کند. این شرط بر انگیزه وی برای کارهای بزرگ می افزاید و به شیخ نواف می گوید: «من با شما پیمان خدا و رسول (ص) را می بندم تا نزد شما برنگردم مگر اینکه رئیس قبیله یا فرمانده لشکر بشوم.» (همان: ۳۹۷)

عزیز با خود کلنجر می رود. امروزی ترین نوع کشمکش در داستان و روایت، کشمکش انسان با خودش است. در داستان های مدرن و بعد مدرن این نوع کشمکش بسیار دیده می شود. در واقع می توان خود آگاه تر شدن انسان امروزی را دلیل اصلی این رویکرد دانست. (سناپور، ۱۳۸۳ش: ۴۱) نویسنده از تک گویی درونی استفاده می کند تا کشمکش قهرمان را با خود خود نشان دهد:

«پیش شیخ قسم می خورم که برنگردم مگر اینکه رئیس قبیله یا فرمانده لشکر شده باشم؛ ولی چگونه؟ وی شمس را می خواهد و زندگی برای او با شمس معنی پیدا می کند.» (ناصریف، ۱۹۹۲م: ۴۱۲)

قهرمان برای ازدواج با شمس باید با عثمانی ها که نماد بدی هستند بجنگد و از همین مرحله، کاوش قهرمان شروع می شود. عزیز برای جنگ با عثمانی ها مردد است، اگرچه پیشتر از دست آن ها فرار کرده است، برای ازدواج با شمس به جنگ با عثمانی ها می اندیشد: «عثمانی ها همچنان در شام هستند... سربازان خشن و ژاندارم های زمخت... و شاید او را دوباره دستگیر کنند و به میدان های جنگ یا اعدام ببرند، آیا آن روز، از دست ژاندارم ها فرار نکرد؟» (همان: ۴۱۳) با این که عزیز از عثمانی ها هراس دارد؛ بالاخره بر ترس خود غلبه می کند و به جنگ با آن ها می رود: «عزیز تصمیم خود را می گیرد و با صدای اولین خروس از رختخواب بلند می شود و تفنگ و مهماتش را برمی دارد؛ در ساکش مقداری لباس و آذوقه می -گذارد؛ سپس به اسطبل می رود، اسبش را زین می کند و خارج می شود.» (همان: ۴۱۳)

عزیز در جنگ با عثمانی ها وقتی ابوشعیب «رئیس عثمانی ها» را می کشد به مقام بالای «شاویشی» در ارتش می رسد. عزیز به دوستش «یوز باشی صبری» می گوید: «با اینکه به مقام بالایی رسیده است؛ اما هنوز نتوانسته با «شمس» ازدواج کند. «یوز باشی به وی می گوید: «باید به وعده خود وفا کنی... پس ای فرمانده لشکر! پیش او (شیخ قبیله) برو...» (همان: ۵۲۵) این انگیزه قوی برای ازدواج با «شمس»، مخاطب را از میانه داستان با قهرمان همراه می گرداند و نیاز به دگرگونی را در قهرمان ایجاد می کند.

۵-۲ ملون

از آنجا که طبیعت کهن الگوی پیچیده ملون، تغییر شکل و بی ثباتی است، شناختش دشوار است. با بررسی دقیق این کهن الگو متوجه می شوید که ظهور و بروز ویژگی هایش مدام تغییر می کند. یکی از کارکردهای روان شناختی کهن الگوی ملون، بیان انرژی نرینه جان (آنیما) و مادینه جان (آنیما) است. آنیموس، خصایص مردانه در ضمیر ناخود آگاه زن است که مجموعه ای است از انگاره های مثبت و منفی مردانه در رؤیا ها و تصورات هر زن. و آنیما (مادینه جان)، عنصر زنانه در ضمیر ناخود آگاه مرد است. (ووگلر، ۱۳۹۰ش: ۸۵) «همزاد مؤنث» و «همزاد مذکر» به ترتیب عبارتند از: جنبه هایی زنانه و مردانه که در ضمیر ناخود آگاه مردان و زنان وجود دارند، تبیین روشنی از معنایی که یونگ از این اصطلاحات قصد می کند، در بحثی مختصر در کتاب «آیوان» آمده است. در آن کتاب، وی همزاد مؤنث را معادل (شورمندی یا عشق) در مردان می داند و همزاد مذکر را معادل کلام (خرد یا منطق) در زنان عنوان می کند. (یونگ و دیگران، ۱۳۷۷ش: ۶۲)

عزیز از دست عثمانی ها فرار می کند و به غاری پناه می برد. وی نمی خواهد به خدمت ارتش عثمانی درآید. ناصیف این احساسات و خصلت های زنانه را به صورت خود آگاه یا ناخود آگاه در زمان سکونت وی در غار اینچنین روایت می کند:

«امشب عزیز احساس راحتی و امنیت نمی کند، اشک از چشمان اشکبارش جدا نمی شود، توهین ها از گوش هایش رها نمی شود و شکل حمله ژاندرم ها از ذهنش محو نمی گردد... از زمانی که عزیز به غار سنگی فرار کرده، وی می داند که آن ها از این خانه به آن خانه حمله می برند. آن ها پدر (خانواده) را تهدید می کنند و به خانواده فشار می آورند...؛ اما او به تنهایی سرکش و نافرمان است پس به ناچار باید در آن موقعیت همه خطرها را به جان بخرد.» (ناصریف، ۱۹۹۲م: ۱۴)

اشک، نگرانی و فرار، از ویژگی های زنانه ای است که عزیز در آغاز داستان با آن مواجه می شود، همه به نوعی نشان دهنده انرژی مادینه جان (آنیما) در وجود اوست. عزیز مجبور می شود پیش عثمانی ها برود تا آن ها به خانواده اش آزار نرسانند؛ اما فرمانده عثمانی ها، «أبوشعیب»، او را کتک می زند، هرچند عزیز هم واکنش نشان می دهد؛ اما چون اوضاع به هم می ریزد و عثمانی ها به مردم هجوم می آورند، ترس و وجود عزیز را دربرمی گیرد و بگونه ای که هنگام توصیه پدر به فرار، با ترس و پریشانی می گریزد:

«عزیز مواظب باش... از اینجا فرار کن... فرار کن... و ناگهان پسر، منظور پدر را فهمید. یکی از سواره نظام ها تفنگش را از مکانش برداشت و دو بار سه بار... عزیز با چشمان خود آن را دید. پس نگاهی سریع به اطراف انداخت و با جهشی از میدان خارج شد. عزیز از پشت درختان، وارد جنگل شد و به سوی سرایشی دامنه روانه گشت، در حالی که طنین صدای گلوله در دور دست ها می پیچید و عزیز را جستجو می کرد.» (همان: ۳۶)

در این نظریه (آنیما و آنیموس) همه انسان‌ها، مجموعه کاملی از خصلت‌های زنانه و مردانه را با خود دارند که برای بقا و تعادل درونی لازم‌اند. (ووگلر، ۱۳۹۰ش: ۸۶) در تمام جمله‌های نقل شده بالا، کلماتی چون گریه و زاری، ترس و فرار از ویژگی‌های زنانه محسوب می‌شوند. بیلسکر معتقد است که مردان می‌توانند ویژگی‌های زنانه داشته باشند، البته زمانی که تحت سیطره مادینه جان یا همزاد مؤنث خود باشند. (بیلسکر، ۱۳۸۸ش: ۶۴)

۶-۲ سایه

کهن‌الگوی سایه تا اندازه‌ای در ضمیر ناخودآگاه فردی جای دارد، نه در ضمیر ناخودآگاه جمعی. سایه را می‌توان بخش تیره وجود دانست که شخص همواره با آن کشمکش دارد و می‌کوشد بر عادات و ترس‌های کهنه غلبه کند. (ووگلر، ۱۳۹۰ش: ۲۵) یونگ سایه را «اختلالی اخلاقی» می‌نامد «که همه خود را به چالش می‌طلبد». سایه هر کسی کما بیش، جنسیت همان شخص را دارد؛ اما از جهتی دارای خصلت‌های «خبیثانه تری» است. اگر بخواهیم از سایه خویش آگاه شویم، باید «به جنبه‌های خبیثانه شخصیت خودمان چنان پردازیم یا با آن رویاروی شویم که گویی آن جنبه‌ها حی و حاضر و واقعی‌اند.» (بیلسکر، ۱۳۸۸ش: ۶۵-۶۶) «سایه بخش درونی و لایه پنهان شخصیت ماست که جنبه منفی دارد و البته سایه تأثیرات مثبت هم بر روان انسانها می‌گذارد.» (شمیسا، ۱۳۸۳ش: ۲۲۸) چالش‌های سایه و خود در رفتار عزیز بسیار آشکار است. از آنجا که سایه، بُعد ناپیدای وجود آدمی است و تنها در گفتار و کردار شخص خود را نشان می‌دهد، می‌توان رفتار عزیز با قورباغه‌ها و نحوه خوردن قورباغه‌ها و مارها در زمان گرسنگی را آینه‌ای برشمرد که ویژگی ناپسند و خصلت‌های خبیثانه وی را آشکار می‌سازد:

«با اولین تابش نور خورشید، عزیز از خانه به سوی مکان دورتری از باتلاق روانه شد. وی شروع به کمین کردن برای قورباغه‌ها کرد و زمانی که می‌دید یکی (از آن‌ها) در جایی پناه گرفته بر روی آن می‌جهید و دیگری را دنبال می‌کرد تا اینکه بیست قورباغه جمع کرد و با چاقوی بسیار تیزش سرهای آن‌ها را برید؛ سپس پوست‌های آن‌ها را کند و ران‌های پرگوشت آن‌ها را خارج کرد و به محض اینکه تمیز کردن آن‌ها تمام شد، همگی را در آب فرو برد و بر رویشان نمک پاشید. سپس آن‌ها را کباب کرد... و هنگامی که اولین ران را در دهان گذاشت و آن را چشید، احساس کرد صدایی از درون قلبش فریاد می‌زند، «آه چقدر مزه او لذیذ است.» بعد از آن به صید قورباغه‌ها اکتفا نکرد بلکه از این فراتر رفت و به مارها روی آورد و گوشت سفید آن‌ها را خوشمزه یافت و آن‌ها از قورباغه بیشتر سیر می‌کردند... او آن‌ها را از گردنشان می‌گرفت و مراقب بود که نیشش نزنند بعد از آن، سر مار و پوست آن را می‌کند و شکمش را خالی می‌کرد و برای او یک متر یا بیشتر حلقه‌های غضروفی باقی می‌ماند که با گوشت سفید خوشمزه پر شده است.» (ناصیف، ۱۹۹۲م: ۲۱۳)

هرچند که رفتار عزیز با حیوانات و نحوه خوردن آن‌ها ناراحت کننده است؛ اما سایه در این

مثال به غریزه عزیز برای زنده ماندن کمک می کند. یونگ معتقد است سایه کیفیت های خوبی؛ همچون غرایز طبیعی و انگیزه های خلاق دارد. (ر.ک: یونگ و دیگران، ۱۳۷۷ش: ۱۷۵) سایه در شخصیت قهرمان می تواند جنبه های مخرب و زیان بارتری داشته باشد که خصلت های خبیثانه وی را آشکار می سازد. (همان: ۱۷۵) عزیز در گذشته به «سعدی» قول ازدواج داده بود و همیشه به دیدار وی می رفت؛ اما وقتی از روستای ریحانه می رود، از تصمیم ازدواج با سعدی پشیمان می شود. پدرش، ابویونس، به روستای ریحانه روانه می گردد و زمانی که برمی گردد از موافقت سعدی با ازدواج عزیز خبر می دهد. عزیز به یکباره تغییر عقیده می دهد و از سعدی بیزاری می جوید و به پدرش می گوید: «می خواهی برای من عروس بیاوری؟ چگونه ای پدرم، درحالی که من نمی خواهم ازدواج کنم؟» (ناصریف، ۱۹۹۲م: ۱۹۲) سبب تغییر عقیده عزیز در ازدواج با سعدی به فرار وی از سربازان عثمانی ارتباط دارد. آن ها وی را اسیر کرده بودند و حالا که از زندان فرار کرده، می خواهد آزاد زندگی کند. «عزیز احساس می کند که از نو متولد شده است و به سبب این تولد، به هیچ چیزی مانند آزادی نیاز ندارد... زن مانند قیدی است که او را محکم می بندد... او فکر می کند؛ مانند شاهینی است که می خواهد در زمین پهناور خداوند آزاد باشد...» (همان: ۱۹۲) از این رو، عزیز هیچگاه با سعدی ازدواج نمی کند و اشتیاق ازدواج با وی را از دست می دهد و احساسات خود و «سعدی» را نادیده می انگارد.

در این رمان، تکانه های شهوات نفسانی هیچگاه دل قهرمان را به لرزه در نمی آورد و او تا آنجا که توان دارد، این تمایلات را در خود سرکوب می کند. مقاومت در برابر خواهش های نفسانی، یکی از راه های سلوک برای رستگاری و مبارزه با پلیدی و اهریمن است. (کومن، ۱۳۸۳ش: ۱۴۲) و «اولین پیروزی قهرمان، پیروزی قهرمان بر خودش است.» (شوالیه و گبریان، ۱۳۸۸ش: ۴۹۰) که عزیز بر خود پیروز می گردد. وی با غلبه بر نیازهای نفسانی درصدد جذب ناخودآگاهی است؛ زیرا روند خود کاوی بدون مبارزه با سایه امکان پذیر نیست و تشخیص سایه که بخش تاریک روان او را فرا گرفته است، امری ضرور به نظر می رسد.

۳. تحلیل پیرنگ رمان «الطریق الی الشمس (تشریفة آل المر)» بر اساس

نظریه یونگ

در این رمان قهرمان داستان (عزیز) در شروع رمان، زندگی بسیار آرام و خالی از دغدغه را پشت سر می گذارد و در روستای زیبای «ریحانه» با خانواده اش روزگار را سپری می کند. عثمانی ها برای به کارگیری جوان های روستا در ارتش به روستاها می آیند و با اجبار آن ها را از خانواده جدا و به ارتش خود ملحق می کنند تا اینکه نوبت رفتن عزیز به پادگان نظامی (عثمانی ها) فرا می رسد و چون او فرار می کند، برادرهایش را به جای وی می برند. درنهایت عزیز می خواهد خود را در میدان روستا تسلیم کند؛ اما چون فرمانده عثمانی ها، ابو شعیب، او را با شلاق می زند عزیز از خود واکنش نشان می دهد و با اوج درگیری و زد و خورد میان روستاییان و سربازان

عثمانی، عزیز (به دنبال آزار واذیت عثمانی ها که نماد سایه هستند) فرار می کند و به جنگل پناه می برد و خانواده وی هم از روستا می روند. عزیز به عنوان کهن الگوی (خویشتن) برای رهایی از دست عثمانی ها سفری طولانی را در پیش می گیرد؛ سفر به خود و در جست و جوی خود برای کشف کمبودها و معایب و شناختن و گذشتن از خویشتن برای دیگران. عزیز در جنگل نبرد میان دو حیوان قوی (خرس و پلنگ) را می بیند و صحنه های نبرد بر فکر و روح عزیز اثر می گذارند.

سربازان عثمانی عزیز را دستگیر و به زندان می اندازند و می خواهند با شکنجه های طولانی وی را بکشند؛ اما پیرمردی که در زندان حضور دارد و نماد پیر فرزانه است، روش مقابله و جنگ با عثمانی ها (شکستن طلسم اهریمن) را به وی می آموزد. سپس عزیز خانواده خود را در روستای «ام العیون» پیدا می کند و بعد از مدتی تصمیم به ازدواج با دختر قبیله را می گیرد؛ اما شیخ قبیله، پدر شمس، شروطی را برای ازدواج قرار می دهد. عزیز برای ازدواج با مانع مواجه می شود و چون یکی از شرط های ازدواج، رسیدن به مقام بزرگ نظامی است. وی تصمیم می گیرد ضمن نبرد با عثمانی ها به این مقام برسد و از این آزمون سخت موفق بیرون آید. بنابراین قهرمان داستان این بار سفر دوم خود را شروع می کند. عزیز برای نجات سوریه، مام وطن، که نمادی از کهن الگوی (زن ازلی) است و در دست دشمنان اهرمن خو (عثمانی ها) گرفتار است، به پا می خیزد. (رک. ناصیف، ۱۹۹۲م: ۱-۱۰۰) وطن و کشور نیز با ویژگی خاص خود نظیر زمین، نمادی از صورت مثالی زن هستند؛ به دلیل اینکه مردم نسبت به وطن و زاد بوم خود احساس دلبستگی دارند، آن را مام خطاب می کنند. (محمدی، ۱۳۷۴ش: ۲۴۹) گذشته از این، هموطنان عزیز که فرزندان مام وطن هستند نیز مورد ظلم و تعدی قرار گرفته اند، در پایان داستان به حمایت او داستان قد علم می کنند. در واقع عزیز برای رسیدن به شمس و آزادی کشورش از دست عثمانی ها (اهریمن ها) باید با آن ها بجنگد تا بتواند از آستانه عبور کند و کارهای ناممکن را انجام دهد. وی، فرمانده عثمانی ها «ابوشعیب» (سایه) را در یک فرصت مناسب از پا در می آورد. (ناصریف، ۱۹۹۲م: ۱۰۰-۲۰۰) قهرمان باید برای رهایی مبارزه کند. من «خویشتن» همواره با سایه در ستیز است و این ستیزه در کشمکش انسان بدوی برای دست یافتن به خود آگاهی به صورت نبرد میان قهرمان و قدرت های شرور (اهریمن ها) نمود پیدا می کند. (یونگ و دیگران، ۱۳۷۷ش: ۱۷۶) و چون عزیز بر موانع چیره می شود با دختر شیخ قبیله «شمس» وصلت می کند. (رک. ناصیف، ۱۹۹۲م: ۲۰۰-۵۳۰)

عزیز به عنوان نماد یکپارچه سازی، نمودی از کهن الگوی خویشتن است و لازمه رسیدن به (خویشتن)، وحدت و یگانگی خود آگاه و ناخود آگاه است که عزیز (قهرمان) در انجام آن موفق می شود. عزیز در رمان «الطریق الی الشمس (تشریقه آل المر)» نمودی از قهرمان است که کار کردهایش با مرحله جستجو (کاوش) تطبیق پیدا می کند.

نتیجه گیری

اساس کهن الگویی رمان «الطریق الی الشمس (تشریفة آل المر)» بر روی اسطوره «قهرمان - منجی» شکل گرفته است و بقیه کهن الگوها در ارتباط با آن معنا می یابند. کهن الگوی قهرمان، خود، پیرفرزانه، نگهبان آستانه، پیک، ملون و سایه در این رمان نقشی برجسته دارند و خواننده را به درک این رمان و از آن مهم تر، به درک ساختار ذهن و روان انسان کمک می کند.

- نکته مهم در این رمان آن است که نویسنده، آگاهانه این کهن الگوها را وارد اثر خود نکرده است بلکه ساختار ذهنی مشترک بشر است که موجب پدیدار شدن این کهن الگوها می شود.

- محتوای داستانی ناصیف مسائل اجتماعی و سیاسی است؛ اما سبک نوشتاری ناصیف کلاسیکی است. از این رو، نویسنده می خواهد قهرمانی داشته باشد تا بر همه مشکلات فائق آید. ویژگی های رفتاری این قهرمان (عزیز) در روان همه انسان ها مشترک است، به باور یونگ همه انسان ها روانی مشترک دارند.

- از میان مراحل سه گانه تحول و رستگاری کهن الگوی قهرمان، کارکرد او با مرحله جستجو قابل تطبیق است. در این رمان، قهرمان (عزیز) با شکست اهریمن (عثمانی ها) و ازدواج با شمس (دختر شیخ قبیله) به آرزو و هدفش دست می یابد.

- این رمان رئالیستی، بازتابی از واقعیت دوران حکومت استبدادی ترکان عثمانی در سوریه است و می توان شخصیت های آن را نماد شخص یا مفهومی در جهان خارج دانست.

- بیشتر قصه ها و افسانه های عامیانه با خیر و خوشی پایان می یابد و قهرمان (منجی) موفق می شود طلسم را بشکند و کشور و مردم خود را نجات دهد. در این قصه، عزیز که نماد قهرمان است، بدی و تباهی را با شکست دادن عثمانی ها از بین می برد و بدین گونه طلسم اهریمنی را می شکند و مردم خود را از ظلم و ستم نجات می دهد.

منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

- بیات، حسین. (۱۳۸۷ش). **داستان نویسی جریان سیال ذهن**؛ چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- برسلر، چارلز. (۱۳۸۸ش). **درآمدی بر نظریه ها و روش های نقد ادبی**؛ ترجمه مصطفی عابدینی فرد، ویراست حسین پاینده، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.
- بیلسکر، ریچارد. (۱۳۸۸ش). **اندیشه یونگ**؛ ترجمه حسین پاینده، چاپ سوم، تهران: آشیان.
- پالمر، مایکل. (۱۳۸۵ش). **فروید، یونگ و دین**؛ ترجمه محمد دهگانپور و غلامرضا محمودی، تهران: نشر رشد.
- چایلدرز، پیترو. (۱۳۸۶ش). **مدرنیسم**؛ ترجمه رضا رضایی، تهران: نشر ماهی.
- سنابور، حسین. (۱۳۸۳ش). **ده جستار داستان نویسی**؛ تهران: چشمه.

- شفیع کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۲ش). **صور خیال در شعر فارسی**؛ چاپ پنجم، تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳ش). **انواع ادبی**؛ تهران: فردوس.
- شوالیه، ژان و الن گریران. (۱۳۸۸ش). **فرهنگ نمادها**؛ ترجمه سودابه فضایی، چاپ یکم، تهران: جیحون.
- صنعتی، محمد. (۱۳۸۹ش). **تحلیل های روانشناختی در هنر و ادبیات**؛ چاپ پنجم، تهران: نشر مرکز.
- کمپبل، جوزف. (۱۳۹۱ش). **قهرمان هزار چهره**؛ ترجمه شادی خسرو پناه، چاپ یکم، مشهد: گل آفتاب.
- کومن، فرانتس. (۱۳۸۳ش). **آیین پر رمز و راز میتراپی**؛ ترجمه هاشم رضی، تهران: بهجت.
- گورین، ویلفرد، ال و دیگران. (۱۳۸۳ش). **مبانی نقد ادبی**؛ ترجمه فرزانه طاهری، چاپ سوم، تهران: نیلوفر.
- محمدی، محمد حسین. (۱۳۷۴ش). **فرهنگ تلمیحات شعر معاصر ایران**؛ تهران: میترا.
- مکاریک، ایرناریمما. (۱۳۸۴ش). **دانش نامه نظریه های ادبی معاصر**؛ ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، چاپ یکم، تهران: آگاه.
- ووگلر، کریستوفر. (۱۳۹۰ش). **ساختار اسطوره ای در فیلمنامه و داستان**؛ ترجمه عباس اکبری، چاپ دوم، تهران: نیلوفر.
- هال، کالوین اس. (۱۳۷۵ش). **مبانی روانشناسی تحلیلی یونگ**؛ ترجمه محمد حسین مقبل، چاپ اول، تهران: مرکز فرهنگی و انتشارات جهاد دانشگاهی (تربیت معلم).
- یوری، حورا. (۱۳۸۶ش). **روانکاوی و ادبیات**؛ چاپ اول، تهران: سخن.
- یونگ، کارل گوستاو و دیگران. (۱۳۷۷ش). **انسان و سمبول هایش**؛ چاپ ششم، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۶ش). **چهار صورت مثالی**؛ ترجمه پروین فرامرزی، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی.
- (ب) منابع عربی
- عزّام، محمد. (۲۰۰۵م). **شعرية الخطاب السردی دراسة؛ الطبعة الاولى**، دمشق: إتحاد الكتاب العرب.
- ناصیف، عبدالکریم. (۱۹۹۲م). **الطریق إلى الشمس (تشریقة آل المر)**؛ الطبعة الاولى، دمشق: إتحاد الكتاب العرب.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال هفتم، دوره جدید، شماره بیست و چهارم، تابستان ۱۳۹۵

نقد النموذج الأصلي لبطل الرواية فى رواية الطريق إلى الشمس (تشریقة آل المرء)
بكتابة عبدالکریم ناصیف*

جواد اصغری، استاذ مشارک - قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة طهران
سیمین غلامی، طالبة الدكتوراه - قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة طهران

الملخص

تكون إحدى الطرق الرئيسية لآثار النقد الادبی الحديث هو إستعراض النموذج القديم الذى تتناول إكتشاف طبيعة و خصوصية الأساطير القديمة و تأثيرها على الأدب. فى هذه المقالة رواية الطريق الى الشمس لكتابة عبدالکریم ناصیف الذى درس شخصية البطل من منظور النمط القديم و تم تحليل شخصية البطل إعتقاداً على أنماط النماذج الاصلية: النفس، الشيخ الحكيم، حارس البوابة، الرسول، المتغير و الظل و هذه الرواية اخذت شكلاً على نحو اسطورة البطل و بقية الإتجاهات القديمة كانت على علاقة مع معنى التحول الثلاثى و الإصلاح و سلوك البطل (عزيز) و تظهر نتيجة مع الخطوة الاولى للبحث هو إن استخدام هذا الاسلوب يفتح المجال أمامنا لفهم الأساطير فى الادب العربى بشكل أفضل و بالنظر إلى أسطورة البطل سنكون على دراسة أكثر بالمستويات المختلفة للقصة.

الكلمات الدليلية: النموذج الاصلی، يونغ، البطل، رواية الطريق إلى الشمس (تشریقة آل المرء)، عبدالکریم ناصیف.

* - تاريخ الوصول: ۱۸/۰۱/۹۴ تاريخ القبول: ۲۶/۰۴/۹۴

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: jasghari@ut.ac.ir